

اقبال خود بطریق یلغار پاں ناچیت روایت شدیم - هنوز رایات منصوره به کشیدر نیامده بود که پیاو دل نصرت منش که بحسب ضرورت همراه این فرقه طاغیه گردیده بودند قابو یافته سر آن سرمایه فساد را بدستگاهه والا آوردند - چون این مالک بعیا من برگات قدوس عالی چیزی امن و امان گشت - معاورت فرموده بینا الملک لاهور نزول ایجاد شد درین هنگام حاکم سیستان و خوش و نواحی منده که صرراحت ایران است - با شکر نصرت قرین از بخت برگشتنی در پیکار بود در او عراق مسدود فرستادن ایلچی در توقف افتاده اکنون که خاطرا قدس از همدا سور فران یافت و سیستان و خوش در سلک مالک محروس و رآمد و مرزا جانی بیگ حاکم آنجا باشان بوسی استعاد یافت - چون نقوش نداشت گذشت و صروف عقیدت آینده از لوح پیشانی او نظر پود آن ملک بجنگ گرفته را بازها در محنت فرمودیم - در راه عراق و خراسان نزدیک تروا بین تراز سابق پدید آمد - مشاور ایله را رخصت فرمودیم و سلا را الکرام مخلص عقیده فضیاء الملک را فرستادیم و چند سه از مقدمات مجت اساس و کلمات خیریت اقبال نزیلان او تقولیش یافت که در وعدت سرای غلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار دانم نهیده معرفی دارد و برخی از سوابقات این دیوار به تحويل خواهد بونا هر فرستاده شد که به تعظیل علیحده بگذارند مرجو آنکه این دولت فائز را خانه خود را نسته برخلاف ایام گذشت سلوک نمایند و ارسال رسائل و رسائل را که ملاقات روانی و سجاست معنویت همواره از شماگل یک هیئت و یک گاهی شمارند حق بسیاره و تعالی آن نقاده غامدان اصطفا و ارتقا و خلاصه دو دنیا اجتبای و اعتبار از مکاره و مکائد آنرا زمان محفوظ و محفون داشته بـ تائیدات غیب الغیب مروی و مشید دارو -

نامه حضرت شاهنشاهی بوالی ولاست کامنحضر

ایزد جهان آرایی راستایش دا فرن که نز هنگاه عالم را به فردیغ آگهی مردم نهید است نور گردانید و این شکر اینجن را بلوامع داده بی فرمان روایان دلائلکوه آسودگی کرامت فرمود آمین آگاه دلاین بیدار بخت آن تواند بود که شناسانی همین بخششها سے الی شده بسودنیا بیش بگاه داده بیهال نمایند و به گزیدگی آمدیش و سجیدگی کردار پاس گزاری را اساس نهند و سرآمد کارهای شائست آنکه چراغ قدر دانی افراد خسته باندازه آن دوستی و خبرگانی بجا آورند - پنابر آن چشم داشت ازان نقاده دو دنیا عزو علاوه عقاید غامدان بجهود اهل آنست که نظر بر دفور عنا بیت ایزدی که درباره این نیاز مند عقبه کبری است و سبل اطیین روزگار اور نگ نشینان دنیا سلسه چنیان معماد وقت و یک چیز شده بخواهه بار سال و رسائل و رسائل بجهت پیرایه خاطر

مقدس می گردند آں گوہ را کلیل سعادت با وجود چندیں روایت بیشتر از بهد طریق مرا صدیت کشاده
پھر آرائے خوب کرداری شوند۔ خصوصاً کہ گلستان ہمیشہ بہارِ کشمیر و حوزہِ تصرف اور پیاسے دوست
قاہرہ درآمده و قرب مسافت دست داری باشد۔ راه صفوت کوہ مجست و یگانگی کشودہ از نفایں
ہندوستان کے مجمع ہفت اقلیم است۔ ہر چھ خواہش پاشد۔ بلے چھا بارہ استدعا نہایت۔ دنارا انتظیراً
سرگ رانستہ جو شمار بخت مندی را می راسیہ اب سازند و دریں ہنگام کم ک عرصہ دلپذیر کشمیر مور درایات
گیتی کشا شد۔ چنان ہے مسامع اقدس رسائیدند کہ در پیشین زمان سعادت نہشی دہوشنندی شاہ محمد
را بر سریم رسالت فرستادہ بودند۔ باعثت مرید عالیت نہیں آسمان پیوند نہند۔ چون درینولا ا د
حوالہ زده از راه چھا ز بد رگاہ مقدس آمد نوازش کر دند روانہ نرمودیم۔ تا جملائی مرکار م و
جزائیل عالیت حاد لیشیں آں قرآن العین سلطنت گئیاند۔ دیگر چنان ہے پیشگاہ پاٹن تندی پر تو
سے دهد کہ یکے از طرز و انان مخلیں ہمایوں را بہ ایمچی گری خار خصت فرمائیم۔ ہے سچے مسلحت دیہ
آں دو حصہ دو دو ماں اجلال پاشد بھوقف ابلاغ رسانند و از آنجا کرو قوف بہا جوال زمانیاں شمع
افرد ز دیده ویست ہموارہ جو یاۓ سوانح اقلیم بود ازان نجف انش نہ داستانے سے
خواہم مدتے است کہ از خان خبر منفع در میان نیست۔ آنچہ از اذاعن آں تاجیہ معلوم شدہ باشد
بہ تفصیل مقرر ڈک اقصاص کر داند کہ نہماں و اسے کیست و پاک آویزش دار دورو ش
پا سبائی و معدلت پڑھی بچھ ممال است و از دانیاں نکت اندوز تجربہ کار، جنگ بیان
نفس ذوقون ک امر و ذوراں ولاست بزم اناضوت گرمه دارند چو کسانند و برپہ کمیش اندو
از تادر دکاراں ہزر پر و صنعتیا سے غرائبت بخش کرامہ نازہ شهرت پر روسے راد دو بجهت
آنکہ برخی از مخفان دل آویز راز بانی نیز گزارش ناپد نعمتد اخواص اپاہیم را فرستاد بکم و
فاتح از بازگانان چهار نور دست و بایں عتبہ اقبال بازگشت دار دارادہ سیر خدا سے
کند۔ زیادہ پچھے نویسید والسلام ہے

نامۂ حضرت شاہ نشانی بہ مشرق اے کرام کمک عظیمہ مرتضی صاحبہا اللہ
تعالیٰ علی فاطمہ الائض والافق

الحمد للہ وکفی وسلام علی المحبۃ المصطفی وعلی عبادہ اللہ ہیں اصلی اللہ علی عشر الشرفا الرحمۃ

چوں یعنی توجہ اشرف اندس مصروف برآنست که طوائف انام از خواص دعوام و کافم برایا و سائر رعایا که درائع پرائی حضرت صنم اند بخت نهاده مرفا الحال و منشی البال بوده در اداره مراسم عبادت و لوازم طاعت مو انبیت نمایند و لوجه من الوجه وست تسلط و تدبی اینا میز روزگار سحال خلق اللذ حصوصاً عجزه و فقر اور ازان نگرد و خلائق بقدر میسود پوییله مجیده ما از مو اند نعم و افره که به عنایت الهی تقسم آن مفوض پیاشده محفوظ و متذبذب باشد سیما سکنان آن خیرالبلاد و متوطناً آن احسن البقاع علی الحضوص زمرة منتبان خاصه آن موقب مقدس که محل درود جنود ملائک و غائب مقصود و مقصود مصدر شیان مشکین فیها علی الاراءک است مشمول فیوض و حوالطف های باشند پناء علی پذرا قرار یافت که هرسال یکی از طازمان در گاه خلائق پناه را که بزرید حسن طن تصفی بوده باشد میر عاج ساخته اور ارادت و اتفاقات از لفود و اجتماع بقدر تقاضا درجات و تناسب طبقات سے فرستاده باشیم چوں درسته تسع و شانین و تسعایی پی بعضی نمک خلائق قدم از جاده ای اعانت پروردن یهاده طریق یعنی پیموده بودند و باعث تفرقه فاطر عبا دال اللذ گشته بنابراین بجهت رفع و درفع فته با غیر تجلیص عجزه از مکائد اشرار متوجه صوبه ممالک پنجاب و کابل شده بودیم - بتائید ایت الهی و توفیقات نامتناهی باعساک رسیار و اقبال بے شمار تا کابل سیر داشت و دروز سے چند کابل سینم سرا و قات عزوجلال گشت - الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان با صن طریق کرده شدو هر کس هر جا که بجایت باطن و قبح شریعت خود خیال فتنه کرده بود بکشم عدم رفت - مجدد ای بحق تعالیٰ مرا حم ذایته و مرا سیم جلدیه عذر جواہم محمد حکیم مرزا نموده - کابل را با و عنایت فرمودیم - بشرطیکه در ایام شریعت نرامی حمید نماید و در تنبیه احوال عباد اللذ یهاده به و چند بجا آورد و اذ اینجا مراجعت فرموده دار الخلافة العالیه مستقر رایات ظفر آیات شد و بواسطه کعوبت و شامت این طائفه با غیبه در سال مذکور از رسال نیرات برداشت حرمان وست داد - امید که من بعد قضاۓ این معنی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبد البنی و مخدوم الملک و حکیم الملک جدا ابد اسوائے میلخ که در طویل مرقوم شده بود که بشرقا میزے نظام و قضاۓ کرام و بعضی مصارف شریقه دیگر بے شارکت احمدی با اسرار الکتمان رسان باشد که تفسیل آن بیان بگفیتی که شارا پیغم رسانیده باشند بهر شراف و قضاۓ نویں نماید فرسته که بلا خطا نموده شود و پول حکم شده بود که بعضی از اشیائے مزیده و غنیمه که در تظر آید و بیان و فانکند بعضی مبلغ معهود را اصرف آن کرده اتباع خواهند کنوند - بنابر آن تعین آن مبلغ نشده - دیگر

چنان پس ام علیه رسید که بعضی اشاره فجایر به نسبت فضائیں مابکمالات اکتاب مشیع بنین الدین محمد
ہاشمی شیرازی بیغتختن ایشی میگفتند که در مقاله ایذا و ایانت مشاراً الیه شده
بودند و در این اشتراک نہ کور نموده بودند که در مقاله که بنام نامی ما موضع ساخته فرماده بود بعضی سخنان
که موافق شریعت اطہر و موافق بلطف اللهم من شرور انفسهم اصلی و قطعاً از مشاً را الیه امری و حرفی که
و عین کذب و لفیان بود نحو و با اللهم من شرور انفسهم اصلی و قطعاً از مشاً را الیه امری و حرفی که
مخالف معقول و نقول بوده باشد بعض اشرف اندیش رسیده و ازان باز که بعثتہ بوسی مشرف شده
بعیر از صلاح و تقویٰ و اتهام شریعت محمد صلی اللہ علیہ و آله وسلم امری دیگر معلوم فاطر
اندیش نشده باید که آن شرور فجره و حسد مردہ را تنبیه و تادیب نمایند و شار الیه را از دست ظلم و
ستم اهل فتنه و فساد بجایت بخشند و عجب از بعضی ناقصان که این افتراض کے صریح که بلطف و صبیان تعصی
نمایند اصلنا نموده در صد و آزار ایں نوع مردم می شوند باید که امثال ایں مردم را ازان امکنه شریعه
بیرون آورده راه نہ دشند و فاطر اشرف فارا متوجه انتظام احوال ستد و می خود دانست در این بقعد قدسی
باد عیّر عالیه عالیه اشغال نموده تا ہنگام ملاقات حقائیق احوال و موانع ایام را سے نوشته باشد که ہر آئینہ
با عیش مزید توجہ عالی خواهد بود والسلام :

مفاوضه حضرت شاہزادہ بدانایان فرنگ

سپاس بے قیاس شاریار گاہ بادشاہ حقیقی که مملکتش مصون از صدمہ زوال است و
سلطنتش مامون از بطریق انتقال فضائی بدریح تمامی زمین و آسمان گوشہ ایست از اقطاع
ابداع او و بیدائی ناپیدائی لامکان قطعہ ایست - از جهان اختراع او مدبرے که انتظام
عالی و نظم ای ای آدم بدستیاری عقل بادشاہ عدالت پیشہ و پایمده کے عدل شهریار این نصفت
الله پیشہ منوط و مربوط ساخته مقدارے که مرد بعله بحث و ضابطہ مسوویت ملناظہ ایتلاف والتفاوت و بدینه
امتازی و استیواس در افراد کائنات و انوار مکونات انداخته و در و نامحدود و بدینه ارداخ طیبه
معاشرانیا و رسیل علی بنیتا و علیهم الصلوٰۃ والسلام که سالکان اصول طرق و بادیان اصلح بیل
اند عموماً و خصوصاً بحد بر فرمان ای ای بعدها که مقتبس از انوار ولاست و متجلى از اشتم عکست و
درایت اند - بعضی و متحجب نیست که درین عالم ناسوت که مرآت عالم لا ہوت است سچ پیچ پیزے

بر صحبت فائت نیست و میچ امرے چوں مودت لائیق نئے چہ پهار مصالح عالم و نظام کون را بر تو در و تالف نہاده اند - و در ہر دلی کہ آن تا پ بجت پر تو انداز د جہاں جان و عالم رویج روای را از ظلمت بشری سے پروا زد - فکیف و فتنیکہ در سلاطین کہ مصالح ایں طائفہ مصالح عالم و عالمیان است تتحقق شود بناءً علی ہذا ہمگی سہت عالی نہمت باک صرف است کہ روابط بجت و داد و صفو ایط ارتبا طرق اسخا و میان عباد اللہ موكد مشید باشد رسما در طائفہ معلیہ ملوک کہ پیزید عن ثبت الہی شرفی اختصاص دارند - خصوصاً باک سلطنت مآب خلافت قیاب مور و تجلیات معنوی بھی مراسم عیسوی الغنی عن التعریف و التوصیف کہ تقوی نسبت پوساطت ہساںگی تتحقق است و رعایت حقوق جواز و بجت باک عمدہ سلاطین ناطار تحقق و موكد و از اشرف مقنعتیات بجت جانی و اکمل موجبات مودت روهانی تالف صوری و تائنس ظاہری است چوں بواسطہ موائع عظیمی و بواسطہ بحری احرار مشاہدہ جسمانی در پرده توقف سے ماند - امرے کے خلف آن شرف تو انداز شد ارسال رسائل در سائل است - کہ ارباب فلکت و ذکار آنرا قائم مقام مکالمہ و ناشب مناب بجادہ سے داندازید کہ علی التواریخ و التوالی ایوب رسائل در سائل از جانین مفتوح یا شد - و سوانح احوال و لطف آمال از طرفین بین و مندرج گرد و بخیر نیز واضح خواهد بود - کہ با تفاوت جمیع ارباب ملل و سخن و اصحاب دین و دین و دین نشا - نین دینی و دینوی و عالم صوری و معنوی شخص و معین و مدلل و پرمنی است کہ نشا صوری دینوی در برابر نشا صوری اخروی چہ قدر دار و عقلائے روزگار و بکرائے ہر دنار دنگیں ایں حالت فائیہ ظاہر ہرچہ قدر صاعی جیلہ و فائی جزیلہ پاقدام میرساند و خلاصہ اعمار و زیبدہ اوقات را در اتحصال متاصد ہو - یہ سچے طریق صرف سے سازند و در مستذات سریع الزوال و مشہیات تربیت الانتقال چکورہ مخصوص و نہیک اند - اللہ تعالیٰ ما را بمحض عنایت انبی و هدایت لمینی خود با چنیں مشاغل دعوائق و روابط و علاقیق ظاہری در طلب خود کرامت فرموده و ہا آنکہ مالک چندیں سلاطین عالی مقدار را در حوزہ تصرف ناد آورده و بمعتمد ائمہ عقل و راستہ انتظام و التیام ایں مالک بر بھی که جمیع رعایا و کافہ برای امرفہ احوال و مندرج ابال باشد - سعی باید نمود و توجہ برسیں باید راشت اما الحمد للہ کہ استرعناسے الہی و شوق ما ہو الحق سر جہہ طالب و فاتحہ ہمہ مارب سست و چوں اکثر اپنا ائمہ روزگار امیر بقدر نقید اند - ہر کہ طریقہ آباد اجداد و ائمہ رب و معارف مشاہدہ سے نماید بے آنکہ تامل در دلائل و برائیں نماید - آں کیش کہ در اہل آں نشوونما یا فتنہ افتیار سے کندواز شرف تحقیق کر علت غانی ایجاد عقل است محروم سے ماند - بنا بر ایں در اوقات طیبہ با دنیا یاں جیسے

ادیان صحبت داشته از کلمات نفیه و مقاصد عالیه هر کدام مستقید و مستفیض می شویم - چون تباین این و تغاییر لغست در میان است - لائق آنکه بار سال این طور کیکه آن مطالب عالیه با حسن عبادت فاعل رشان گند مسرور سازند و پسح های این رسیده که کتب ساده ایشان توریت و انجیل و زبد و بزمیان عربی و فارسی دد آورده اند - اگر آن کتب مترجم با عجز آن که نفع آن عام و فائمه آن تمام باشد - در ای و لاثت بوده باشد فرستند و بینوا لایحه تا کید مراسم و داد و تثیید مبانی استفاده سیاست گاب فضائل اکتاب صادرات العقیدة والاخلاص سید مظفر را که به مزید اتفاقات و عنایت سرفراز و شخصی بوده فرستاد بیم سخن پند بالمشافعه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات مراسلات را مفتوح دارند و اینهم علی من ایام الهیست ۲۰۰ شهر ربیع الاول سن هیصد و نو و نگاشته شد

شان حضرت شاهزاده هزاراده هرادر وقت محبت مزا از کسپیر

فرزند سعادت مند بر خود دار قدره باصره دولت و اقبال فرمان ناصیه عظمت و جلال و راه التاج فرجی و فیروز مندی و اسلطه العقد سعادت مندی و حق پندی صاحب السداد والرشاد شاهزاده مراد بعواطف روز افزون شاهزاده هی و مرادهم از حد پیر دین ظل الہی اختصاص یافته بداند شکر ایزد چهال آرائے را که یورش عرصه دلکشانے کشیر خا طرفه با سجام رسد - و مخالفان دولت قاهره بجز ائمه خود رسیدند و آن گلستان هیش پهاراز خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد - ز آغاز اورنگ آرائے هستی و علقوان تخت نشینی و مدللت روایت ماهشندان آگاه دل اند کے بقلا وزی محبت بیدا تو اند پی بروکه حضرت دهار جان بخش خرد آفرین چگونه مر تمیه ائمه بزرگ و بطبقه ائمه شکوف که در حوصله روز گمار در نیما پیده اعنایت فرموده است و بعد از آنچه از جمل عنايات الہی و جزائل عطا یائے نامتناهی که درین یورش نسبت بایس نیاز مند درگاه الہی بظهور آمد - شکر آن یک دام زبان گفتہ آید که شرح شمره ازال در و سمعت آباد دل بگنجد - و هرگاه چنین باشد - اند کے از بسیار آس در و فترها کجا گنجائش داشته باشد - لیکن رسمی است سمجده در داشته است پسندیده که بزرگان فدا اند کے از عطایا یکی ای براں مخلصان درگاه و چواخا این دولت می گویند تا اول بقدر خود هاشکرانه ایں مواییه والا نمایند و ثانیاً چرا نیز در راهه تاریکی سرگردان با ویه خلافت افراد خته بشاهزاده عقیدت و افلان رسیده ای نشانید - از انجمله آنکه در دهار زخمی هر دادا ای سی و هشت که عین اشتداد بر ساخت و

طغیان باد و باراں بود برجنی کہ گھن سالاں ولایت پنجاب کترائیں قسم باراں دریں عدد شان سے
دادند سمجھن القائے ربانی والہام بزداں عزمیت کشیر بخار جہاں کشا اقتادہ نہضت فرمودیم باؤچو
آنکہ جمع اولیاً تھے دولت رام رستہ بندو آنہا کہ بزر یاد عنایت اختصاص داشتہ رخصت سخن کردن در
بارگاہ اعلیٰ خاتائق مادا شنیدہ بروشے کہ سخن سرایاں مزاجدان بعرض رسائیں نامنگی ہوا و
فراداً تی باراں بعرض سکر سامنیدہ۔ چوں رہنا تھے زین کار شکر ف ایزد جہاں آرایوں بسایع قبول
یفتاد و بتایں سخن مذکور توجہ فرمودیم۔ واڑ بداعجیہ آنکہ در سہیں روز دللت انزوڑ کر را یا بت
اقبال از لامہور نہضت فرمود۔ درہماں تاریخ سخن بخت برگشہ مرادان یا دھکا رہنا بکار قرابت مرزا
یوسف خان پہ بعثتے ازا و پاش کشیر اتفاق نہودہ۔ پیشی ورزیدہ ماپیٹ فتنہ و فساد شد و از غراٹب
عنیہ آنکہ درہماں روز کہ بخشی نشستہ از دریاۓ لامہور عبور سے فرمودیم ملسم غبی بزبان گوہر بار
ماداد کہ از باریا تھیا تھے بحیث مسئلہ نامہماں پرسیدہ شد کہ ایں بہت از کیمت و در حقیقی کدام
کل پئے مغزگفتہ شدہ است۔

شعر

کلاہ خسردی و تازی شاہی بہر کل کے رسد حاشا و کلا

لایات اقبال چند منزل رفتہ بود کہ خبر طغیان آں کل سرگشہ رسید داشتہ شد کہ مشیت ایزدی
دریں برآمدن آنست کہ سزا تھے آں بدکردار دادہ شکر الہی سجا آوردہ شود۔ دریں کارہتام
رفت۔ خلصان را پاٹیا اخلاص افزود و گمراہاں بے اخلاص را اخلاص پیدید آمد۔ واڑ امور
عجیبہ آنکہ دریں ہنگام کہ خبر شورش کشیر دیرا ہے آں بیدولتان مخدول العاقبتہ رسید۔ ایزد
بچوں بزبان ما آوردہ کہ اور ازہماں شکر اوجمعی وقت یافتہ جنہیں آباد خواہند فرستاد و غریب تر
آنکہ فرمودیم کہ ظہوراں تو فیق شائستہ در برآمدن نیز نورانی سہیل یمانی خواہ بود و ایں بہت
برزبان مقدس آمد۔

فرد

ولدان ناست حاصد شم آنکہ طالع من دلدار ناگش آمد چو ستارہ یمانے

مگر فرمودیم ہمیں کہ سہیل یمانی طلوع نماید آں کم اصل رامزایش دادہ خواہد شد۔ مادر آوچوں
از لویان است۔ دراصل خطائی رفتہ است کہ چنیں ناپائیگیہا سرے زند و نزدیک برآمدن
آن ستارہ اقبال بعفے اتفاقاں اخلاص اندیش کہ در سلک منیاعان منکب بوند۔ بالاتفاق
بعض ترکمان حقیقت کیش کہ ہم ازان گروہ بود۔ دوش آں مخدول را اذ بارگاں سرکل بے
مغزا و نجات دادند۔ واز عطیات الہی آنکہ چنان برزبان دادہ بودیم کہ از آغاز فزاد

تا بگوئیدم فرورفتن او مکتر از دو ماہ و نیم پاره از چهل روز خواهد کشید چون اهل محابیه حساب کردند پنجاه و یک روز بعد تقدیر او گشت که در و وزیر هم مرداد الی سی و هفت روز آغاز بیداری اول بود و سه شنبه سی و پنجم شهر یور زمان فرورفتن او بهای ویژه نیستی است. چون کشیر مستقر رایات و ولت گشت آغاز اشتداوز میان بود. قریب یک ماه برای اسودگی رهایی ای آن دیار توفیق واقع شد.

درین اثنادیگر بزم ایام ترجمان میگذشت که چند خوش باشد که در چنگام نهضت بجانب ہندستان چون عساکر گردیں مانند از پچلی بگذر دودرا آن وقت برف پار و تا ہندوستانیان که داخل سکر اقبال آمد. چند بار یار برف ندیده اند. بخوبی و سردر گردند. و ہم آسیبی از گذشت برودت باں گرم سیران نرسد چند گذشت پچلی جایست که ہم رویی بکشیر دار و ہم جانی بہندوستان بنام مطف پروردگار خود را که چکور نہ خایتها میگذشت که ندیم زمال کے مادولت بعد از یک ماه از این سخن از پچلی گذشت بود یعنی که در اثنا شان میگذشت راه برف یار یعنی گرفت و در ای روز دو سه و پنجم برف یار یعنی سرمهینی ای اهل غواصیت شد مرا سیم سپاس الی را چکونه تو خشم ادا کرد و بعد از موردنیمیں الطاف الی ب بدقتہ اقبال ایندی نوزدهم دی ماه الی ب لامور نزول اجلال واقع شد چون ہمایت ایں حدود بخایت الی انجام یافته بخاطر اقدس چنان میگذشت که چون کافر خلائق ہندوستان که خوکر و دیدار نور بخش میلووند مد نیت کر محروم آند برائے خور مندی آنها پیشتر از نوروز عالم افراد که دو ماہ و چیزی مانده بود. پر توفیق ایزدی متوجه ہندوستان شویم و گاهی بخاطر ایام پرورد چنان میگذشت که بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشه حمالک کش از مکن بطور بمنصفہ طور آید. باید که شکرانہ ایں مواعیب عظیم بجا آورده سرت پیراثے خاطر گرد. مشور حضرت شاہنشاہ ہے بخان خانان ایں پہ سالار ولد محمد بیرم غان درواختہ را بجهت پریز اعتماد خلافت و فرماد و اعلیٰ سلطنت و کشور کشانی فصل خاصم شجاعت و بختیاری آب گوہر حقیقت و جانپاری سیف مسلول بازوئے شاہنشاہی روح مصقول مركب دشمن گاہے طراز آستین ابہت و اجلال گوہر بربر دولت و اقبال مخزن اسرار غلیظہ الی مجمع اطوار خدادانی و ہوانخواہی مقدمہ الجیش معارکہ جہاں ستانی تقدیر الجیش مخالف کام بخشی و کام رانی منفس وحدت سرائے حضور محترم فاض الخا من سرای سرور فرقہ هریق دار الملک دانانی حرفیت بیت المعرفہ لکشانی خلف الصدق اعلیم و اعلیٰ واسطہ العقدہ مفاخر و معالی مطریح انتشار غنایت مورد اعطاف قدمی سرایت تدوہ خوایند. مکان نمده مریدان سعادت نشان یار و فار فرزند برخودار مبارز الدین خان خانان پہ سالار بجهول شرافت عواظی سلطانی و فخر جلال مراجم چنانی عز افتحار و شرف است ظهیر یافتہ بداند که

دیں ایام عیش و نشاط و ہنگام جن و انسا کے اب اب خری آمادہ و ابواب بے محی کشادہ از ہر طرف تو یہ نجت و نصرت گوش الہام نیوش سے رسید۔ بجت تقدیر حشم زستے ہے شکر فیر رذی اثر کے بھت تپیر ولایت سوار بجور تعین شدہ بود رسید۔ باوجود آنکہ تماں ولایت مذکور در حوزہ نصرت در آمده بود۔ افاختہ ملائکہ در خلال جبال مخفی و متواری بودند و روں شکر بے ملاحظہ خرم و تپیر تعاب سے کندو اکثر آں مخفوں لان را بے قتل و نہب رسانیدہ متوجہ آستان بوئی سے شوند۔ چوں امر سے از پرده غیب ظاہر شدی بوزمام احتیاط از دست و ایمان شکر رفتہ در شاب صواب بے وقت گر ایں بارروال سے شوند۔ و تو زک از انتظام سے انداد و از اطراف کتل آں ناعقبت اندیشیں بقدر دست درازی نے کند مردم سرا کیہ شدہ را از دست دادہ جمعیت کثیر از کوہ سے انداد دیں اشناز عمدہ محروم راز بدہ مصاحبان دم ساز صاحب فطرت عالی عنوان مثال بے مثالی نقادہ مقربان درگاہ خلاصہ ملائکاں ہوا خواہ انجمن آرائے حرم بادشاہی باریک بیں دقاں آنکا ہی ہدم دکشائے بھیں خاص محروم خلوت سرا شتے وفا و اخلاص رنگ آمیز روز عشق و محبت بخیل چند صدائیں خلوص صدق و عقیدت طالب بے قرار را وحیقت طلبی و حق جوئی عاشق اطوار حق گذاری و حق گوئی نقشبند طرازی معنی آفرینی نکتہ پیوند پس طہیم زبانی و ہم نشینی و قیقدیا ب سر اور سلطانی رمز شناس علم صراحت دانی گہ کشائے خاطر مشکل پسند صیقل نمائی ضمیر آسمان پیوند۔ سر حلقة دائرہ نکتہ سازان سر دفتر انجمن سجن پر دانان جلیس مجیس انس انیں خلوت قدس مصاحب و انشور راجہ بیر بکه خود را در محبت مادر بانختہ بود و پیش از فدا شدن در راہ اخلاص ماندا ساختہ۔ با وجود تعلق دینوی کمال بے تعلقی داشت و با گرفتاری ظاہری سراسر قسم آنارگی سے نگاہت۔ ناگہاں ایں جہان فانی و فاکدالن ظلمانی رخت انساستی بربست و قائب عصری او در ہم شکست و سلوک براہی کہ یہہ را ناگزیر یا است۔ اختیار نمودہ و جلیا پ احتقاد نقاب عدم مخفی و محبوب گردید از یں واقعہ جاں فرسائی و مادہ اندوہ افزائی عیش بخیل پیغمباک منافق و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آ کو وہ گردید اگرچہ سوراچ گرم روں شاہراہ و فاد و فاق آئست کہ در کار قبیله گاہ خود جان شاری و جان سپاری نہایتہ۔ لیکن حشم داشت آں بود کہ در خدمات بلند و تردد ایت ارجمند ایں معنی بظهور رسداز حدوث ایں صیبت اتفاقی ملالت تمام روی داد۔ و اقسام حزن و اندوہ پیرامون خاطر قدس گشت۔ افسوس ہزار افسوس کہ ہادہ ایں ختمانہ درد آکو دست و نہات ایں شکرستان ہلاہل اندوہ عالم سرابی است تشنہ فریب و منز لمبست پر فراز و نشیب سئی ایں بزم را در پے خماری است و عاقبت ایں سودا

در سر برخواری بواسطه علیه مطلع کرد آمدن اینچی و مردم هیگاه نیاشنگانداشت که خود متوجه شده نعش او را بگشم صورت هم می دیدیم و آن علوفت و هر رایهای که مارا با خود نداشت طاہر می فرمودیم تا ارباب ظاهر را حالت عنایت والتفات مانعی از همیشه شد که تا کسی که در راه مانجا خلاص و عقیدت رفتة ما اور اچه قدرست خواهیم. اگرچه بدینه بصیرت این منظور شده غاطرشاں ارباب منی شده است آنچوں بعواصم کارداریم. این گره در عالم کامند. شعر

کدام دل کلائیں واقعه جگر خون نیست
این تو وہ خاک گذشتی و گذاشتی است و بیش تیره مفاکس پر کردی و مانچا شتنی پیوند ہاں پر بیدنی
است و خونا پہا ہم کشیدنی اگرچہ چھیش نیال آں سفر را و عدم دریش نظر والا عاصراست و
بدائی شماں کی آن بجا در عالم قدم چھنورا قدس ظاہر و از شکستن کا لب فاکی و پیشان شدن شجع یہماںی
علوم کے در نظر دو بین و خروج حقیقت گزیں چہ تقاویت خواہد بود. امانظر بعالیم بشریت کے انتظام
ترکیب عناصر و موالمیت از جهادی ظاہر آں عدم المثال آثار عالم و محشر عظیم در مشہرستان باطن
را و پافته که جبارت در تبریکی عالمت کوتاه است و اشارت نیز بصد کوتاہی عندر خواه یکن بدیده
سریت و پاکرہ بصیرت مشهود است که آنچہ از کتم عدم بوجود می آید و از ملا و وجود باز بعدم می
رود. پاراده مختلف نظام کل است خوشیدن به از خروجیشان مست و آریین باز جوشیدن دریا
صوبت بپیراند ضبا عضایت ایلی و قسمی بقدیر از لی مسلکی قویم و منجمی مستقیم نیست. باید که آن
رکن السلطنه نیز را و مصادریت پیش گرفته از اراده خود گذشت. پاراده ایلی سازد و بقیه الفاس نفییه
صرف مرضیات و اجب تعلیم نماید و لمحه بیه فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد خودست داند
جمی که از قید تلقیید بجات یافته بسر عزل تحقیق پسے برند. در پر زمانے کیا ب و عزیز الوجود اندر
فرض وقت ۲۰ نکد بادای و ظاہر شکر ایں علیه علی که از شرب عذب تحقیق بہرہ و ای ندازد.
اشغال نموده و بوجود ما را عینیست بکری شمرد و خیال کند که در این زمان که آن پیشتر و قافلان
عمل اقامست ازین مراسته عبار بند داشی یار و فادر قدره محظی را ز بوده است. داد راجه
آن وقت از جمله ایل عنایم ایلی می دانیم. الحال خود بلا خطا نماید که غنیمت بودن اور رچه روح خواه
بود. حق بحیثه و تعالی اور اور سایه دولت اب پوند ما بر خود دار گرداناد و مارا بر تارک سعادت
او کا حکمار بایصله پیدا ز سفوح این ناسخه غریب بجهت تمارک و تلافی عمدۃ الملک را جد ٹوڑیں را باجنود
طہک و فتویفین فرمودیم. مشا ۱۰۰یہ از روئے گماں تدبیر و تہور و راندک فرمانه تنبیہ بر اصل نموده

آل ملک را در حوزه تحریر آورد و المفتة لذکر خاطراز همایش این حدود با نکل فارغ شد.
 انشاء اللہ تعالیٰ دریں نزدیکی دارالخلافۃ العالیہ مخیم سراوقاتِ اقبال خواهد شد. درینگل اگر
 فاطراشرف متوجه بود عرض داشت آن رکن السلطنه رسید چوں از مظادی آن شما رئیم
 ارادت و صفا فائح و از فحادتی آن نسائم عبودیت و دفایا شجع بود. فی الجمله اصنافی آن
 پیش امینان و اطعافی نوایر ضمیر انور شد. آنچه در باب تحریر دکن بخاطر آورده تفصیل نوشته
 بود. بوضوح پیشنهاد شرف تحریر و عز اسخمان رسید. از دفتر داشت و کمال مشجاعت او عقیب
 است که فاطراز صوبه گجرات بطور یکه نوشته بود جمیع نموده تحریر دکن باحسن وجوه نماید و باسرع اوقات
 تمام فیلان و نفاس آن ملک را خود بنظر اشرف اقدس گذراند و آرد و شمعه مرکوز خاطراور آید
 و آنکه در باب استعفای جرامی گنجانه و استعفای فرمان فناست نشان هنام او و عجیات و شاهم
 غان و غیر سهم بپرس مسئول نوشته بود. بدینجه تلقی متلاعی گردید و من امیر عالیه مطابق استدعاع زا اصدر
 یافت و یقین که محالی که بجهت گنجانه تین خوب نمود. فراخور خدمتگاری و صلاح وقت خواه بود و آنکه در
 باب قرآن این خان و چاهم بیگ و گنجانه ایال نموده است اگر خود ایام آمدند اولی و انساب
 بود. پیر عال آنچه مقتضای عال باشد بعلم آرد و آنکه در باب فرستادن فیلان اعتمادی انتسب
 نموده بود. بسامع قول رسید و آنکه در وادی فرستادن شیخ ابراهیم سیکریوال بصوبه گجرات استدعا
 نموده بود. علوم آن اعتماد الملک است که در و قنیگه ما بد دلت واقبال بدارالخلافۃ العالیہ
 نزول اجلال داریم. بجهیزیه ها زینه ارای آن حوالی با درجوع سے شوو. و از فتن او بآن حدود
 آن قدر فائد که این خدمات را معطل توال ماند نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که ہر گاه
 آن اعتماد الخلافۃ متوجه فتح دکن شود. ایشان را کجا نگاه دارد یا پهلا ذمت فرست نسبت او و
 فرزندان دلیندان او دریں دو دهان معلی اسچنان نیست که اگر یه خدماتِ حضور مشرف نباشد
 یک نبو از پیش نظر دروانند. بله مخالف فاطراشرف سے خواهد که او و فرزندان او و ہمیشه در پیش
 نظر مباشدند. گوش برای خبار نہ پست رایات نصرت آیات را شسته باشد. اگر دریں زودی معاود
 بسته میر غلافت واقع شود احسن شقوق آنست که فرزندان را بخدمت فرست و اگر علوم شود که
 پندگاه به سیر و خشکار پنجاب مشمولیم چوں بعد مسافت در میان است در گجرات پیر جا که خاطر
 جمع توال داشت. در آنجا نگاه داشته متوجه خدمات شود.

مشور حضرت شاہنشاہی بخش خانان سپہالار

اعظماً والملائكة العظام اعتماد الخلافة الکبیری رکن السلطنة القاہرۃ عضد الدولة الباپۃ ذی الخصال الرفیعہ والسمائل المرفیعہ صاحب الکمالات الصوریۃ والمعنویۃ قد وہ خواہین بلند مکان یاروفا دار فرزند برخوردار مبارز الدین فاسخانان سپہ سالار شہوں عواظف شاہنشاہی و دفور مراحم غلی الہی پیغام و ممتاز بودہ بدانہ کہ دریں ہنگام غمہ آغاز فرضیہ انجام کہ او اخراجوت دا اوائل پھر راست وزمان امتدال لیل و پھر فاطر قیصیں پاٹر را سور و صنوف مُسیرات تازہ و مصدر انواع لطائف بے اندازہ ہے ہایہ طراوت و نزاہت آب و ہوا ہا امتدال رسید و اقسام و اہمیت بہارستان نشوونہما بکمال پیوستہ میں نوروزی طنطنه عالم آرائی رجہان افروزی و رگنبد و قوارانہ اخہ آفتاب عالم تاپ غر رسان مزان عناصر و موالید گنہ طیش صبا جانہائے آرمیدہ را سند جنہان شوق آمدہ راویت ہوا تازگی بخش دہمائے ارباب دوق شدہ پاڈ بھاری روح نیاقی در قالمب، حیات نوبادہ ہائے عالم آب و گل و میدہ و ابر آذی پاسنے نو سید گانہ شکر بھار را ریگ دراہ شست و شودارہ نہیا ہائے آب چڑاہ معنی آبہ ارب گوش ہوش آشنا یان دریا دل رسانہ آہ منیاں را پر زینیاں انطاہ رئستہ، آثار تربیت تجدید یانہ آہاسنے علیج پاہما سفلی افساق و انتقام تازہ گرفتہ اباصہ راضی با ابرام سحاوی ارتباوط والقیام چدید بذیرقہ، فرد

ہزار نقش فریضہ بیمنداباع قوائے نامیہ در کارخانہ نگوین
زبان بہرہ نوں بصوہ یاران حلقدہ ردق دریا بزرگان عالی خطاب میے گند۔ رہائی
ذاید بگذت ٹھی تو پڑ صردہ ہنوز شہزادروان تو پاسے افسوسه ہنوز
ان تاہل آفت سے ورسٹی کوہ صد شمسہ بکھوٹ، و تو افسوس روزہ
لب برج ورنان وکش لغتہ لکھاں را، یہ تسبیح نہیں و فست ایں ترانہ بورڈ
بپرول دادو۔ رہائی

خور شید کے فیضش نکلی مقصود رہ، از شاخ طرب یہودہ بہج و بہ
دریوہ نگاہ کن کچھیں اخھافش علواء کے تراز تشریعیہ سود و مدد
شہود و محسوس ارباب داشت و بیش است کہ دریں وقت کہ ہنگام رہیں خراجم، سخت

بنقطه اعیان مقدسان عالم بالارا با غبار آلوچان خلطة فاک چه قدر نظر را فت و رحمت زیاده می گردد و تصریح این درگاه صدمت را کدام سجدہ نیازگر در اداء شکران موهبت
گوئا گوی قبول افتاد و کدام سجدہ خصوص که در موقع که برای اشرف اهقار است. پسیت
نہ تنہا سجدہ سزد مقدم باد که هر موبر تمدن سجدہ ختم باد
در چین فصل خوش و روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از روایح معلمات خسروانه
معطر و مشام جهانیان از فوایح عدالت پادشاه نه معبر است و اسباب خرمی آمده و
ابواب بدیل طعنی برداشته دولت ما کشاور زمانه مرثه فتحی بگوش بشارت نیوش نے رساند
و پھر از روئے ہر ہر ساعت نوید نصرتے بساعج جهانیان سے انگند. ایچی سلطنت
پناہ عبداللہ خان بدرگاه آسمان جاہ رسید و اقسام لفاس پدایا و اصناف تخف بنظر
امشرف گذرانید و اسال اذیع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حین
مرزاں راضیه اسباب یگانگی دیک جھنی ساخت و الحق که مشاهده کبوتران پری پرواژ و آمن
جو اماں عشق باز باعث مرتقا طراش ف شد. خصوصاً جیب که سرخ عشق بازان
ما و را لکھر بلکہ سرد فتر مزبور دانان دھراست عشق بازی سست که پیش از آنکه زرده بیضه با
سفیده پیوند دور می یابد. که این کبوتر چند پرنخ خواهد زد و قبل از آنکه مری طبیعت روح
حوالی در بیضه بیلے مدحگاری روزان در قلب کبوتر چند در آرد می گرد و از شش تا
کجا سست جا لپیو سی سست. در تشریح کبوترو اندامی سست در اور اگر ہر نہیا می شاخ
در شاخ کبوتران را بیشتر ازال سے داند که نقیب فان انساب طوائف امام به قل علی چه
لست تو اک کرد که درین خود بعلی سست. عبداللہ خان از اندیجان و آن حدود طلب نوده
با سکل کبوتران دیوان بیگی وغیره مصوب میرقریش فرستاده معلوم نیست که در فاوج لکھر دیگر
کبوتران مانده باشد. ہمہ بہ سلامت رسیدند. تعریف و توصیف آنها ازال دو رتست که حمامه
غامه و ہواستے آن بال کشید و طاویں نگارین زبان در فضائی آن بچلوه در آید. ملتوی

ہر پیسی پیکری بجهاد ناز راست چول مرغ شوق در پزار
گرم خوب چو غصہ بر نایاں دو رو ہچو عقل دانایاں

داینه چینان خوش پروین ره نور دان آسمان وزین
از ندک گوئی بروه در بازی ہمہ گرم بسته پردازی

الحق تامرفان اوی انجمنہ از آشیانہ مرشی در طپر انند میں ایں بکوڑاں از کبوتر خانہ پیچ عشق بازی پنیریده دکبوڑاں نکتے روزگار در ہو اسے برآبرد کا ایں بکوڑاں چرخ کمان و معلق زنان بیل سعادات نے تو انکشود اگرچہ آں یار و فادار بحسب ظاہری از شرف مجاہست دولت غدر ہجھور و محروم است۔ اما ہمپسہ ذر عال پختیں زمان فرع و انساں منظور لظر خور پسید ماڑبودہ یا و آں رکن السلطنتہ بیش سے فرمائیں۔ در روز یکہ بکوڑاں مذکور از نظر اشرف سے گذشت یو خاطر ملکوت ناظراً مشاہدہ آنہا تسبیط و فرعنک شدہ بود۔ آں انتظام الملک المظی و ہم زبانہا اور ادریں کار بیمار یار سے فرمودیم۔ در غلال ایں حال تو ہمی بخاطر پسی تکڑاں زیرک نہاد مذکور رسیدہ بزرگان پے زبانی التماں گذارش پیغام پائے خود نمودند۔ ایجا بالملک تهم رقزوہ نکلک جواہر سلک سے شود۔ کہ جمیں سرداران بکوڑیں خل سلاہنا و پیغامہا سے رسالت دہ بیت ہرگہ منظور شد سیمان را چلی ہمانہ زبان مرفقاں را

خصوصاً آں پرسال جمال محل یعنی پر لمحار فوج کا رسیدہ پدل سلامیکہ دلہائے ارباب عشق را بچرخ آردبل آریڈہ خاطر آں آسودہ دل را در حرکت و ہازی آوردے رساند و ابلاغ سے نماید کہ چوں قائد دولت و اقبال بعثتھا سے فلوس عقیدت و صفاتی طوبیت پوسیدہ ذہنا ہا کے سحری ترحم بر احوال ہامنودہ بمساعدت تائید آسمانی بدرگاہ گلیتی پناہ چنانی کہ ھذا اساس و تدریشن سبب رسائیدہ غلغلہ شوق جوانی در کاخ دماغ ایں آرزندانداختہ زندگانی تازہ و کامرانی و بے اذانہ مرحمت فرمودہ است۔ ملتمس از ہوا خواہاں در بگاہ دولت خواہاں بادرگاہ خبوصاً ازان عشق اذیش خدا کیش کہ از عمدہ مریدان و زبدہ معتقدان ایں بادشاہ عالم پناہ است۔ آنست کہ رمزہ ایما حسن طلبی در باب مشہداں فاندان فانکند و سنگ تفرقہ در جمیعت تبیدہ عیلہ مانعیند از دکنہ آرزوئے جماعت مآنست کہ بہ توفیق اپنی در ملادست حضرت نحل الہی ہانہ بار بعل اکف و ابراز اتواعہ بہر و اصناف شعبدہ تبارک و تلائی عمر گذشتہ خود نمائیم۔ دیگر سالہ فاندان لطافت و نفلوہ دو دعاں دولت مانع ملال و اندھی یعنی پرسورت جوان سیرت بزرگی کہ دختر بے واسطہ مشہور لی الا کاف والاطراف المستغنى عن الا وصف مریزا است۔ سلام عشق التیام سے رساند و سے گوید کہ بعد از آرزوئے بسیار در ارنے روز گار بہ سعادت آستان بوسی مستعد شدہ زینخا و ارہو اسے جوانی در سراج قنادہ اسست سے خواہد کہ با فرزندان و اپناء در ملادست بودہ خدمات پسندیدہ کہ مورث انشراح خاطر و ارتباخ باطن و ظاہر گرد و ظہور آرد اگرچہ عمری بعشوی نام پر آ دردہ بود

اما الحمد لله كم آخر لبها شقى ایں چینی مشوقی سرفراز گشت - چشم داشت از سائر عاشقان
و طالبیان و رنگاہ خصوصاً ازال پیشوائے ارباب طلب آئست کہ سرارادت دروان
صبوری پسچیدہ اپا زت ہوا و ہوس کہ در مجلس بساط ایسا طبقاً مغلل پذیر باشد نہ بہیں مال تیر
کہ بسوں بھر بساز و بحال مانپرداز و دیگر سرخیں نامور لیعنی کلتہ پر اگر چہ نام مادراء النہر یا نہ دارد
اما خراسانی نژاد است و سرخیل معتبر کم پر اگرچہ بنام کم پرست - اما سرفراز بلند پرواز صدت
زبان حال او بایں بیت مترنم است - بیت

ہر کہ سبک رسبک خیز تر مرغ سبک پر پردیز تر

و سر نامداران مشعل کلاں کہ در بالا روسی از شند کم فیست و بشوق آستان بوسی سرگرم است و
آل پسیرت مردم لیعنی سہ دم مگر و دل مشقیاً زان است کہ در پے اوست و آں بستی پر نکلا
یعنی مادہ کنارہ دار کہ ذرہ پائیں پا دا ز ضخاں لیلی سے و بہ و ن بھر جون در پاسے عشقیاً زان
سے اندازند و سماں کبوتران نامدار خوش سخن نیک خدر کہ با معالمت نسب و شرافت حسب
النصاف دارند سیرجی از انہا پا پر نگار اتفاق دارند و طائفہ باہر کی متفق اند و بالجہد چوں ہر پر می
زبان حال کبوتران فارغ بان سنت تمام در کہیں سالان فور میدہ ہر بار نہ بان توقع از النصف
آل اعضا و الملائک دارید کہ ما بخواهد نزدیک نہ تر دو چڑھہ سر رہ استا - نک آں بان
کہ پام دولت و کاخ رفت ماست مشرف سند پیغمبر رہا شکنے خود - نہیں رسمہ نہیں ماد ببر و از شیاد یہم
جمیعت نارا متفرق نازند دیر و بین نارا نبہت الشعش نکنند و فیائل کبوتران پر تمام است عا
سے نہیں کہ اگر کے پہ نیت وحی سے و فتہ با تر در ماست و دہ بکہ در ان حرم کہ برگز و کعسہ پر دا
دارند فویں - دیگر چوں آں امنیا امداد فتہ را نہیں ان کو در را و ایست - باید کہ در ان
باب کمال اہتمام ہے تقدیم رسانہ کہ انشاد اللہ سبیعی اند بیوں صورت کہہ ڈان خوب
با و محبت خواہ شد و حصہ آں بیان نواز جوانہا شکنے نور سی و عنایت خواہیم فرمود د
اگر در ان باب تائیری نماید آنچہ آں امداد السلطنة رہا بہ تو خیاں کر دہ با تہ - اور
کتر پا و محبت خواہیم فرمود د

مشور حضرت شاہ عبدالحی حکیم تھام در والمع عالیہ یوسف الزمان
حکیم ابوالفضل ایں برا و را

حکت مأب فطافت ایا بحق شناس حقیقت احس دانف موافق معارف د

معانی سالکب مسالکب دور بینی و کار دانی پرده کشائے غواصین حکمت الہی نکتہ داں روز
سفیدی دسیا ہی انہیں مجلس خاص جلیں نہیا نخانہ اخلاص نقاوہ افاضیں امام سلاطین اکابر
کرام جالینوس زماں حکیم ہمایم بجلائیں توجہات نظر الہی و شرائف تقدیمات شامندا ہی
ستظری و مستبشر بودہ بدائد ک درینو لا کہ نہضت رایات آسمان سائے وچو لائیں مو اکب
زین پیاسئے سیر و شکار و گلگشت و لایت دلپذیر کشیر ک از عطیات مجددہ حضرت محمدیت
ست باسیں نیاز مند درگاہ کبر پاشدہ بود۔ عزیمت آنکہ دران گلستان ہمیشہ بھار کہ کارناٹ
قدرت پور دگار است۔ لفے چند بحضور باطن بر آ در ده صحیح چند جمین نیاز بسجدہ عیود حقیقی
دران سرزین گذار د۔ المنشہ لند ک در زمان خوبیا ہیے آں رلاشت ک گھبائے رنگارنگ د
میوه ہائے گونا گوں معلوم شون بود۔ بادشاہزادہ یا ہیے کارگاہ بخوار و فلامنڈ کو نصرت
شوار از راه شوانج جبال ک طیور با وجود بال و برشکل ازانجا عبور تو اندر کرد۔ توجہ اشرف تصمیم
یافت حکم فرمودیم کہ چندیں ہزار سنگ تراشان کوہ کن و فاراشگان فران فرما دفن بیکد و منزل
پیش پیش سے رفتند۔ و در تنگناٹی کوہ دکر را ہبہ پہنہ اور سے ساختند و قریب یک ہزار فیل
کوہ تکمیل بفراغ بال و سعیت عالی ہے گذشت و دیگر صلی و حشم و سراویات و خیم از دار الحدافت
لامبہ رتا قریب نیلاب جا بھی و شهر بیہر گذاشتہ بودیم۔ چوں فاطرا شرف اذالتزاڑ رو عانی
و جہانی و سیر و سلوک عشرت و کامرانی خط و افرید داشت۔ عنان یکدان عزیمت براو پیگی
و متوڑ منطف شد کہ سایہ فلک پایہ خود را بر مفارق ساکنان دیوار کا بل انه از یم و روزے
چند ب سیر و شکار آک حدود پروا زیم۔ ازانجا کہ بادہ عیش این خمناٹہ را گھونا پیچھہ آینہ
و بہائے بقاۓ لگا رفاقت بیڑہ انسانی را بآب دیگی فنا ہمیختہ درخیں دستے بنا گا و غریب واقعہ
جانکاہ روئے نمود کہ ہبہ عیش را منفص ساخت و عشر تھا راتیخ گردانید۔ شرحش آنکہ مو اکب عالی
در جو ای و متوڑ تا پایا حسن اپدال رسیدہ بود کہ بتاریخ روز مراد سفتم شهر یورماہ الہی سن سی
و چہار موالی فیض شب پنجشنبہ نوز و سیم شهر شوال سن نہ صد و نو و ہفت بھب مرزو شتی از لی
حکیم نامی و مخلص گرامی تدوہ محروم اسرار زبدہ ہم نفان حقیقت گزار د قیقد شتاں خانیں
معانی حدیقة پر ایسے بھارستان نکتہ دانی نک ک ریز مجلس انس ساتی پوزم گا و قدس
طالب دو ایم آنگا ہی محور صنائے بادشاہی پیدار دل شیخان صنمائی ہشیار مغزا بخن برادر
مستشار دولت اپد مفردین موتین سلطنت روز افزودی مغرب الحضرۃ السبطانی عکیم

ایو الشیخ گیلانی از میں سزا نے فانی دنگنائے خلماںی بمرض امہال ارتحال نمود حسرت
فراداں از فراق صورتی خود دردی انقدر گذاشت - هر چند میکل عنصری و قالب خاکی
او از نظر غاشب شده - اما شما میں روغانی و لطائف ذاتی سمجھتے ترین صورتی پیش وید
عاظم عاضراست - باریک بینان عالم قدس مردیں نشانه فانی راز دان عالم باقی گفته اند
و الحق حقیقت نمایم چو هر نفس الامر شده اند و پیدا است که روح پاک را از گذاشتیں خلدت خانه
فاک پر تفاوت و وراثع بغیر از تغیر نزیل و تبدیل مکانی نیست و نظر عالم اسباب یهم غایت
امید حقیقت شناسان و نهایت آرزوهای دنگیشان یهین است که در قدم قله زین و دنیا نمایم
خود جان سپاری کند - آن بروجدا تم و قوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و سپارش آن
حکمت مآب کرد و تا نفس و اپیم میشار بوده - حیات مستعار را باگاه می خورداری در قدم ما
پرسد ہاید که آن ہوشمند سعادت منداز استماع ایں واقع جزء و فرع که از عادت عوام انسان
و داہ دل بستگان عالم صورت ولباس است نهاید و نظر مستقیم را بسند و اشته و قوع آزاد
از تقدیر ایت فدادندی پنداشته - رعنای بعضی در دهد که یهم را یم شاہراه در پیش است
و تحقیق ہر کارے و ابستہ بہنگام خویش و مانع آن غفران پناہ را بیش از خورده ایم - اکنون استدعا
طول حیات ما از حضرت و ایوب العطا یا بر یهم پیغمبر تقدیم نماید و از اعاظم متاعب و شدائید مصائب
آن که پیش ازیں قصه پر خصه پر پائزده نوز زوزدین بست و چهارم صرداد عاوه الہی مطابق سره شبہ
سوم شوال افادت واقع است پناه معارف و حقائق و سنتگاه علامه الزمانی فہامۃ الدورانی تذکرہ
اعاظم حکماء مثاپین و تبصرہ اکابر قدیمی مبتخرین بمحور جمیع شرائع انسانی فہرست برا اند
جلال مکاتب تفاسیی مورب دلخواه ذوفنوی منظر کنالات افلاطونی کتاب فی معاقبہ علوم نقاد جو اہر
محسوس و مفہوم عصنه الدولہ لا میرفتح اللہ شیرازی بہماں مرض ازیں خلدت کہہ فنا رحلت نمود یہم
دایں تحریوت اسفلہ پنچال تازه بود که دانویہ میکم مغفور پیش آمد - پناپخہ آن عادتہ فراموش
شد - اما چوں ہمیشہ پیش دید - عاظم قدسی مناظر مشیت ائمہ و منظا ہر ارادت ملمینی است در
مقام ارتضیا و احتیطیا آند - آن حکمت مآب که در جمیع امور تابع رفتاست - درین
دان یہم کمال تہیت اقدس نماید خاطرا شرف را متوجه انتقام احوال خود اند که درین نزدیک
مرعی کا بیل نخیم سرا دقات جاہ و جلال خواهد شد - چوں بشرف استلام عتبہ عرش مقام
مشرف گردد - به انور علطفات شاہنشاہی و تقدیمات بادشاہی ما تواند خواهد یافت

بیست و هشتم شوال من نہ صد و نو و هفت کنار سند ساگر نزدیک ائمہ بنارس
نگارش یافت.

فرمان حضرت شاہنشاہی باظلم خان کو کتابش و سعید الدین محمد خا

در ہنگامیکہ خاطر مقدس منتظر آں بود۔ کہ بدُور ترین اوقات و خوشرين ساعات آمد
احرازِ دولت ملازمت کے اکیسیر معاونت سنت نہاید و مشمول اقسام عوطف شاہنشاہی و
مور و انواعِ فقداتِ اعلیٰ خاقانی گرد۔ خبر رسید کہ او متوجه زیارتِ حرم فاطمہ زادہ اللہ
شرفانشده است و اہل و عیال و فرزندان خود را در ای دلیل نہیں خونخوار پیرا و بُرده است باعثِ تمہیا
کرشم اور پنڈہ بالفلاص و سخنِ انعامہ چندیں حقوق مارا منتظر نداشتہ بے رخصت مانچکوئے متوجه
ایں مطلب سے شود و مثل اور عاقلی پیرضا مندی والدہ شریفہ خوش کہ جمیع اہل اللہ در یہ طور خصوصاً
عباداتِ سماطلیاتِ چینیں بے استرضائے او کارے نگرده اند و عبادات و طاعات را مشر
ثواب نداشتہ اند او کہ طلبگار ثواب شده با چینیں پیر مدنیا پیہا چہ بخاطر رسائیده است و درین پاہ
چہ اندیشہ نمودہ ہر چند بخاطر تمیق تاصل سے رد۔ امرے کہ باعثِ چینیں پیرا ہر رفق و یکبارگی راه
پیو فانی را کہ د جمیع انعام نکو ہیدہ ترین صفات سنت گزین باشد بخاطر پیغیکے از دور یعنیان با رکھ
وزت نے رسداو کے ارادہ ایں مطلب کو کہ ما قبول لئیں اون فرمودیم فی الواقع اگر شوق آں
سلکان مقدس دانگیر یعنیت شدہ بود۔ بایتی رخصت طلبید تاشقت او افتیار چندیں احتطر ایں
راہ در از منتج گشته و مثربات اُفرادی را آمادہ شدی چہ بخاطر اور رسید کہ در مسک پیرضا شے
ما و والدہ خود رفتہ اس بارہ خسروان دنیا و آخرت سراسنجم دادہ سے دہد۔ ہمانا کہ منلوب و اہمہ
خوش گشته خیال پاھل بخود را وادہ بے مشورت خرد و درین خود کہ در زمان قسططی و اہمہ معزول
بودہ در کنج خمول مے باشد۔ مر تکب چینیں امرے کہ عقلاء و نقد مسخن نیست شدہ است و اگر بالرقہ
بجذبہ الہی در رسیدہ بود و تاریخت عاصل کروں موسم و وقت میے گذشت خود متوجه ایں سفر شدہ
بایتی کہ اہل و عیال و فرزندان را ہراہ نے بر و عرض و اشتت میے کرد کہ مرا شوق دانگیر شدہ
بود و فریضت اند ک انداد از چہت ملیا نے شما نموده متوجہ شدم داہل و عیال و فرزندان خود
را در گنف عاطفت کبری شما پر دم اگر تا آمدین من از سفر محل جاگیر من بحال وارند ک

فرزندان قابل اندوئے تو انہ کے درایا مم غیرت من سامان و سرانجام ولاست دلکت نہیں۔ ہر آئینہ اس بجا کہ اور اور گاہ معتبر است۔ و فاطرا دے خواہم بلتن اور بعزم قبول سے رسید و اگر از نش ختنی مدارج علیاً کے عاطفت شاہنشاہی اپن رائے اذیں را بخود قرار نے داد۔ باقیت کہ فرزندان و اہل و عیال را پدر گاہ فرستادہ معروض داشتی کہ چوں آرزوئے طواف آں چاٹے تشریف طغیان نموده بود۔ فرزندان را بدلائیت فرستادہ دربارہ ہر یکے خدا تعالیٰ نے کرد یا برافت بُری مانے گذاشت، کہ این فائزہ زاد را پہ ملازمت فرستادم۔ بد اچھے رائے جہاں آ رائے اتفاقا فرماید۔ ہر کدام را بناویں خروانی بڑا تباذ بخشید کہ ہر آئینہ صورت محسن خواہ داشت چہ بلا پیش آمد و پہ در دل گذشت کہ یہ طرق خیر الگداشت و اس بجا کہ خدمات محسن فائدان آنہا علی المخصوص بھی بخی طری اشرف مرکوز است با وجود چنیں اعمال اگر بخی طر آزادی رسداں آں سے زمانے پیش نیست اما بیزی کے بیچ وجہ نیست دئے خواہم کہ او آوارہ دشت عزیت گرد اگر از هزاران عنایت و عاطفت ما یک حصہ میدانست ہرگز ایں اندیشہ را بخود راہ نے داد و مطعون فاص و عام نے شد مکمل ہم بیچ نرفتہ است بیچ چیز مقید نشدہ عزیمت است کام عتبہ علیہ نماید و اذ آمدن خوبیش مارا سرد سازد۔ و بھی را کہ از فرقہ او عاملے دارد، کہ کس بیناد مرہبے بخی طر آزادہ او نہ دخور را از بمال دلکمال صوری و حنوی سجنات بخشید۔ و چوں ہمارہ بخاطرا قدس بود کہ ایچی کاروان پیش سلطان بعما فرستادہ مبانی بحث را استحکام دهد۔ اکنون مصتم شده است کہ متعاقب اس منشور والائے عاطفت بمحظہ یکے را ہر ابی ہمیں شخص کہ این شخص دولت را سے بر و تعین فرمائیم و ہمگی ہمت معروف آئست کہ او اور اگر ملازمت نماید جو خوش باشد کہ پیش از رسیدن ایچی او متوجہ آستائی بوسی گردد۔

دستور العمل حضرت شاہنشاہی بعمال معاشر محترمہ منصوبیں فہما مرجویہ

ایں منشور ادب غلیل الہی دستور العمل کار آگاہی از بنیع عاطفت و معدن رافت شاہنشاہی صد و ریاضت کے منتظمان کار آگاہ سلطنت و کار پردازان پار گاہ خلافت از فرزندان اقبال مند و نویسان اخلاص منش و امرائے عالی قدر و سامن مصبب داران و عاملان و کوتوالان بایں روشن عمل

نموده و را نظر ایام اصحاب و قریات و سارکثریت فرمان پذیر باشد. اول بعلقین اجمال آنکه در جمیع کارها از عجادات و عجایبات رفته است اینی راجحیاں باشند. و نیاز مندرجہ دوگاه ارزشی بوده خورا و غیر را منتظر نداشتند شروع دران کارگند دیگر آنکه خلعت دوست نباشد که آن طرز در رویشان صحر اگزین است و پیوسته با عالم نشستن و در کثرت بودن عادت نکند. که طبق اهل بازار است و بالجمله درمانده بود و توسط میانه روی بکار بردو مردم اعدال از دست نمید یعنی نکثرت کثرت گزیند و نه وحدت وحدت و بزرگ گردیده باشی ایزد بچوی را عزیز دارد و به بیداری صبح و شام و نیم شب و روز عادت کند و در هنگام میکار خلق خدا ایشاند. به مطالعه کتب ارباب صفات و صفات مثل کتب علم اخلاق که ظلپ روانی است و خلاصه جمیع علوم است چون اخلاقی ناصری و نجیبات و هنلکاست احیا و گیمیانه سعادت و مشنوی مولوی روم مشغولی کند. تاز نایت مراتب دینداری آگاه شده در تسویلات ارباب نزدیک و فداء از جمله نزد کهترین عبارات الی در نشاد تعلق سراسجایم چهارم خلا نکن است که دستی و دشمنی و خویشی و یگانگی را منتظر نداشته بشاده پیشانی بتفکیم رساند و به نقران و مسکینان پخته بخصوص گوش شنیان و مجردانه در خروج و دخول بسته زبان بخواهیش نشان کشانند بقدر طاقت خیر کند و بجهت گوشه نشینان خدا جو شیوه رسانیده التماس همت نماید و تقصیر و زلات و جرائم مردم را به میزان عدالت بخیه و مایه هر یکی را بجای خود آورد و با این میزان داش اساس پاداش هر یکی نماید و بدال و قیقداش دریابد که ذرین گرده کدام تقصیر و پیشنهاد گذاشتن است و کدام گناه پرسیدن و بزبان آوردن و میزادنی است که باتفاق اندک سزا و ارجز ایشانی بسیار است و باتفاق اندک سزا ایشان گرفتی است و تمدداں را به نصیحت و ملامت و بدرشتی و زمی برقاوت مراتب رسمیونی کند و چون کار از نصیحت درگذر و بیشتر وزدن و بزدن عضو داشتن برتباً مدارج عمل نماید و در کشتن دیری نکند. و تأمل فراوان بخواهی آورد. مصروع
که نتوان سرکشته پیو نمکرد

و تا تو اند آن قابل کشتن را پدرگاه فرستد و حقیقت آن را معروض دارد و اگر در هنگاه داشت آن شمرد یا فرستادن موجب شادی باشد. دران صورت اور از هم گذراند و از بیوست کندن و در ته فیل آنده افتن و امثال آن که سلطان کارگند احتراز نماید و سزا شیوه هر یکی از طبقات مردم فراخود عالی است او باشد که عالی فطرت رانگاه تند برادر گشتن است و پست همت را لست

سود نہیں وہ کس را کہ برعقل دویافت اور احتیاد اختر پا شد۔ رخصت دہد کہ آپ نے مانشائست
بزم خود بین در خلوت بگوید۔ و اگر احیاناً گویندہ غلط گردہ باشد۔ امداد امر زنمش سیده احمد گفت
اسرت دیکے ما کہ این دیچون آں تو فیق رادہ باشد کہ حق بگوید عزیز دار د کہ مردم در گفتی حق بجایت
عاجز اند جسمے کہ بد ذات و شریر اند۔ میں حق گفتی مدارند و میں خواہند کہ ہمایں طور در پڑھ
باشد۔ و آنکہ نیک ذات است بل اخط مندے باشد کہ صہادا در گفتی من صاحب منصب بر بند
و من در بیرون افتخ و نیک اند لیشی کہ زہان خود را بر ایسے لفظ دیگران گزیند۔ حکم کبریت امداد ارادہ
خوش بود دوست نباشد کہ بسا کار از خوش آمد گویان نا ساختہ میں ماند و یکبار میں با ایناں یعنی باشد
کہ طازم را خوش آمد گفتی ہم صڑور بست و در پر سیدان داد خواہ بنسیں خود بقدر دفع اہتمام نماید

ابیات

بدیوان ینداز فریادا و کشتاید ز دیوان ہو دادا وادا
بخود پرس فریاد مظلوما و بروں ساز ازا بگیں موہما
واسے دار طلبان را بترتیب آمد نو شتہ سے پر سیدہ باشد۔ تا پیش آمدہ محنت انٹی رنکند
و پیش دستان خدمت را یارا سے تقدیم و تاخیر نہاند۔ وہر کہ بدی از کے نعل کندہ در بڑتے
آں شتاب زدگی نہ نماید و شخص پکند کہ سخن ساز صفری بسیار است و راست گئے نیک
اند لیش کیا ب و در چنگا م غصب مرستہ عقل از دستہ نہ پرد و یا ہستگی پور دباری کار کند و
چنہے از آشنا یان و طاز مانی خود را کہ بجز دنی خرد و اخلاص متاز باشد۔ مختار گر و اند کد در
زمان ہجوم نلم و غصہ که عقل دوست از سخن ہارے دارند از حکمة الحق صحت فور زند و سو گند خوردان
خود را به درون گولی تہم داشتن سست و مناطب را به پنگانی نسبت دادن و بد شام دادن
عادت نکند کہ شیوه اجالف سست و در افزونی زد است و اتنا لست رعایا و تقاضی دادن ہیا
نماید کہ سال بمال امسار و قربیات و قصبات افزون سے شدہ باشد و چنان آسان گیرد
کہ زین قابل نراعت ہمہ آبادان شود پس ازان در افزائش جنس کامل کوشش کند و مستور العمل
عمال را کہ جدا نگاہداشتہ پیش نہاد۔ عاطر حق گزین خود ساز دو بالجملہ بیچ رعایا سے مینہ فرداً افرداً
دارند دار از قرار بیچ اسکم در سکم بینگرد دو سو نماید کہ سپاہے وغیراً آس در فامہ مرد بے رضائے
ایشان فرود نیان نہد و در کار برا برعقل خود اعتماد نکند و مشورت بنا دان اقری از خود نماید و اگر
نیا بد ہم مشورت را از دست نہ ہد کہ بیار باشد کہ از نادانی را و حق یا بندہ چنانچہ گفتہ آمد قطعہ

گاہ باشد ز پیری نشند برخواهد درست تدریس سے
 گاہ باشد کم کو دس کے نادان بغلط برہف زند تیر سے
 و نیز بایک رکس مشورت نه نماید که عقل درست و معامله دان داد خدا نیست نه بخواندن درست
 دید و نه برداز گارگزاراندن میسر شود۔ میادا جمیع نادان ده امر سے حنی لفت نمایند و تراویل
 کار خدوک شود و از عقل خود درست کاران که همیشه کتر باشدند، بازدارند و هر کار یک
 از ملازمان ادا شود بفرزندان نفرماید۔ و هرچه از فرزندان شود، خود متفاصل آن نشود که آنچه
 از دیگران فوت شود تو تدارک آن تو انی کرد و آنچه از توفوت شود تلقی آن شکل باشد و عذر
 نیوشی دائمی نظر از تفصیرات خوئی او باشد که آدمی بله گناه و بله تفصیر نیست - گاہ از
 تنبیه دلیر ترسے شود و گاہ بغيرت آوارگی اختیار سے کند - آدمی باشد که بیک گناه تنبیه او پاید
 کرد آدمی باشد که سزا رگناه از دنیا پنگد اندی غرض که کار سیاست نازکترین همایات سلطنت
 است - با هستگی و فهیدگی به تقدیم رسانند و راهنمای ابردیم خدا از سی دلاور سپارد و نیک دلگذپنا
 را از آنها پرسد و هواره بخیر گران باشد که پادشاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و بکیش
 و دین خلق خدا اعتراض نشود که خود مندور کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود بگزینید در معامله دیں که
 پاینده است - چگونه و انشت زیان مندی اختیار خواهد کرد - اگر حق باشد خود با حق مخالفت و
 تصرف داری و اگر حق باشد و اونار انسه خلاف آن گزیده است - خود بچاره بیار نادانی است محل
 ترجم و اعانت است نه چنانچه تعرض و انکار و نیکو کاران و خیران دشان پرگرد و رادوستدار باشد و خواست
 و خوش ازاندازه نگذارند و از مقدار ضرورت سنجاوز نکند - تا از پاییز چو امانت فراتر کشیده به ترکان
 اختصاص پاید - و تا تو اند کار روز ب شب نیندازد و ها مردم شدید العادت پور و سینه راز مدان کیش
 نباشد ساخت - اگر از بشریت گر افسنے پیم رسد - زود بر طرف سازد - که در نفس الامر فاعل صحیح ایزد
 بیچوں است - ای خوش بار برائے تعالیم ظاہر تجویز فرموده اند و خنده و هنر کند و پیوسته از جا سوال
 بخرازی باشد و به سخن یک جا سوس اعتماد نکند که راستی و بله طبعی بس کیا ب است پس همه بر امر سے
 بخرازی و بخراز تعین کند که از یک دیگر بخرازی باشد و تقریبات پر کدام جد اجد از ایمان و
 ازان اپنے مقصود بردا و جا سوس این شهرت گزین را مزول ساخته از نظر اند و بدذا تان و ثریان
 را بخدر آو نهید - اگرچه این جماعت برائے سعد کاران دیگر خوب اند - اما امر و شش حساب اند است
 نهید و آن گروه را در دل خود بجهش ششم دارد که مهادا اور پهانی و سی قصد نیکان کنند و از نزد بیکان

و خدمتگاران خبردار باشد که پوسیده نزدیکی ستم نگفته و از چرب زبانان نادرست که در بامس
دوستی کار دشمنی سے کنند - خبردار باشد که فسادها ازین ریگذر پدیده است آید - بزرگان ما با واسطه
افزوی شغل فرست کم و این گروه به کار فرا وال و از اطراف و جوانب خود خبرگران باشند و از
نفسی را کوتاه ساخته لایکی پر عرض را میزروند دارد و در تزییج داشت و کسب کمال اهمام نمایید که صاحب
استعداد از طبقات مردم صناع نشوند و در تربیت خانه اینهاست قدمی هست گمارد و از سامان پیش
ویراق غافل نباشد و خروج را متراد دخل باشد - احتمال است و هر که خروج را با دخل برابر سازد
چنانچه عاقل نمیست - احتیاج هم نمیست و طرح اقامت نینداز دوچواره استعید ملازمت و منتظر طلب
باشد و در وعده تحلف نور قدو درست قول باشد - خصوصاً با متصرفیان اشغال سلطنت و چواره در
مشق تیراندازی و بندوق اندادی باشد و سپاهیان را در زش فرماید و بشکار شغوف نباشد و
بجهت درزش سپاگری و نشاط خاطر گناگزیر نشانه تعلق است - گاه گاه ہے باں پر وار و یکجا ره
غلہ را بخیس از زیارتگاه فتحہ بہ نیست گرانی انبار نباشد و نقاهه را وقت طلوع نیز نور بخش عالم دینم شب
که در معنی آغاز طلوع اذ آنچه است سے خواسته باشد و در وقت تحویل نیز اعظم از برجی ببرجی
بندو پھیاں و تو پھیاں تو پ راسرو بند تاجیورانام آگاہی یا فتحہ شکرانہ بجا آرند و یک کس پدر گاه
گذار و که عرائض اور اینظر اشرف میے آور وہ باشد و اگر کوتاں نباشد فضول قانون اور ا
نیک نگاہداشت در توقیع آن کوشید و روستایانہ ایں اندیشه بخود راه نمید که کار کوتاںی را چوں
پردازم بلکہ عبادت عظیمی و انتہ اهمام نماید و بدین تفصیل تختیں باید که کوتاں ہر شہر و قصبه و ده
باتفاق ایل قلم خانہا و گمارات آزاد نشید و سکنان ہر محلہ را خانہ بخانہ در تقدیم کتابت در آوردہ
که چه قسم مردم اندوخته بخانہ صنامن گرفته بایکدیگر اتصال نجند و محلات قرارداده و در ہر محلہ
سیر محلہ مقرر سازد که نیک و بدآں بصیر ایپ وید او شود و چاوس ہر محلہ قرار دهد که دقائی شبا
روزی و آمد و رفت صاحد را سے نویسا نماید و باشد و مقرر سازد که ہر گاہ دزوے آید یا آئندے
انتہ یا دیگر امر سے ناخوش سرزند ہمایہ آں در ساعت معاونت او نماید - ہمین صاحب
محلہ و خبرداران اعانت نمایند و اگر بے ضرورت عاشر نشوند گنہگار باشند و بے خبر نہایہ و
سیر محلہ و خبرداران مسکن مسافت نگزینید و کسے را در محلہ نگذار و که فرد آید و جمعی که صنام
خاشته باشند آنها را در سرائے علیحدہ آبادان سازد و سیر محلہ و خبرداران سرائے را
تیز تعین نماید و بیوستہ احوال دخل و خروج ہر کدام از دور بینی در یا فتحہ ملاحظہ نماید - چہرہن

که دھل او مکتر است و خرد و خود را او بسیار یقین که بله بلائے قیمت پر رو سے و نیک ذاتی و خیراندیشی را زدست نمایند و این کاوش را پیرایه انتظام دانند - نہ سرمایه اخذ و جر و با پید که دلالات ہر قسم را صنایع من گرفته در بازار ہالیقین کند کہ ہرچہ خرید و فروخت شود اعلام سے نموده باشد و مقرر مسازد کہ ہر کہ بله اعلام خرید و فروخت نماید جر عائد پسند و نامم شتر جی و بالغ در روز نامچیز سے نوشتہ باشد و پیر چیز کہ در بازار خرید و فروخت شود با تفاوت پیر محمد و خبردار محلہ واقع شود - دیگر آنکہ چند کس محلہ پر محمد و کوچہ و نواح شہر بجهت صحیافت چوکی شب یقین نمایند و متعی کند کہ در محمد و بازار و کوچہ بینگانہ نباشد و تحقیق ہو پر وستے دن و ای ان از گره بخدا داد پکم و غیر آن نبواست نماید و اثر سے ازانہ لگدار و ہرچہ اسباب گم شود - یا بتاراج رو د آذایا زد انش پید اساز د والا از یقین آس برآید و احوال غائب و متوفی تحقیق نماید اگر وارد باشد بآنہا گذارد و گرئے با مین سپار و نو شرح آزاد اپدرگاه نویسند تا ہرگاه کہ صاحب حق پیدا شد با وصول یا بد درین معاملہ تیز خیراندیشی و نیک ذاتی بکار پر و کہ مجاہد اچانکہ عدوم روم شائع است بظہور آید و نہایت پر وی نماید کہ اثر سے از شراب نباشد و خورندہ و فروشنده و کشندہ آنرا با تفاوت حاکم آنچنان تنبیه نماید کہ مردم عبرت گیرند و اگر کسے را حکمت و ہوش افزای چوں دوابکار پر و تعرض احوال اونہاید کر دو در ارزانی نزدیک اهتمام نماید و نگذازو کہ مالداران بسیار خرید و خیره نمایند و پرورد بفرشند و در نواز ہم جشن نوروزی و عید ہا اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است کہ ابتدائی آن در وقت تحویل نیز نور بخش عالم در برج حمل است - و آغاز ماہ فروردین است - عید دیگر کو نور ہم ماہ مذکور کہ روز شرف است - و عید دیگر سوم ماہ اردی بہشت است - و عید دیگر ششم ماہ خرداد - عید دیگر سیزدهم ماہ تیر است عید دیگر سیزتم ماہ امرداد است - عید دیگر چهارم شهر یورست - عید دیگر شانزدهم ماہ ہر است عید دیگر دهم ماہ آبان است - عید دیگر نهم ماہ آذر است - و در وسے ماہ سده عید است هشتم و پانزدهم و پست و سوم - عید دیگر دوم ماہ بیمن است - عید دیگر سیم ماہ اسفند است - و عید ہائے مقاوف را بدستور سے کر دہ باشد و شب نوروز شب شرف بطریق شب پرات چراغان کند و در اول شنبه کے صباح آن عید باشد - نقارہ نوازنہ و بروزہ کے عید بر سر ہر شہر نقارہ نوازنہ وزن بے ضرورت بر اسپ سوار نخود و گذر ہائے آب در بیارا برائے غسل مردان و آب برداشتیں جدا اساز و پر اسے زنان گذر گاه دیگر مقرر گرداند

فرمان حضرت شاہنشاہی شہباز خاں کتبو

چوں پیش نہاد و ہمہ اعدال گزین و نیت مودات آئین ایں نیاز مندر گھو
بلے نیاز از ابتدائے جلوس پر اور گنبد شاہنشاہی واستقلال بھپڑ والا سے ظل الہی
آنست که جمیع مکنہ در عایا و صائر خلاصی دبرا یا که بدائع و دائن اذلی و شرافت ا مانات
ایندی اند جل جناب کبر یا یہ در ظلال عدل و افضل آزاده فاطر و آسودہ حال بوده در
ونقی لف شکر گزاری خدا که موجب از ویاد نعمت و استدام بسعادت است. طب
السان و عذب البیان پاشد. المتن لدد که روز بروز صورت این حقی از مکامین وقت
بمواطن فعل بر حسب و خواه ظهور نموده و یکواره امر ائمہ اخلاقی مش و حکام عوالمت نژاد
که نقیب معاملات ایشان بر محکم قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف داقطار حمالک محمد
یر شاہراہ اعدال سلوک نموده دادگستری سے دیند و پیا من فدعات پسندیده منتظر
نظرات تربیت و ترقی گشته بداریع عالیہ و مراتب سامنیہ ارتقا و اعلاءے نمایند و چوں
سحقت بیویت و مددگاری و نسبت دولت خواہی و جانپاری عمدۃ الملک رکن
السلطنت المعلیہ موئین الدویت البهیہ مششار الحکمۃ الخاقانیہ مقرب الحضرت السلطانیہ
و اقرب اعتماد کامل الاعتقاد موردا العیات والاحسان نظام الدین شہباز خاں که مراجح دان
بساط اقدس در پروردہ نظر ائمہ خاص الخاص است و از مبارکی طازمت تاغیت
یہ خدمتی کہ بد و تغولیض فرمودیم ہنوز یک مر منی فاطرا اشرف ارفع بوده بیتقدیم رسانیده از
محض راستی و درستی پہ سعادت ائمہ روز پر نہماز است درینولا یہ موجب فرط عنایت و
کمال القوایت حکم فرمودیم که حکومت در است و اختیار رتن و فتن و قبض و بسط نمائی
کار و پاره ملکی و مالی صوبہ ماں وہ که خداوند حمالک دلکشا است از نہایم خالصات و نہایت
جاگیر دامان وزیرداران تمام و کمال بطریق استقلال بحمدۃ الملک مشاہد ایم مقرر و مفعول
باشد که در مہوری آں بنا و انصصار و تکثیر زراعت و محصول و تغیر مواضع و مزارع و میان نفت
سپاہیان و مرست قلوب شکست و ریاست خواطر عایا و قلع مفادان و استیصالی ستردان
و تقویت مسیعیان و تنبیه ظالمائی و تائید مظلومائی و جیرینگران مساعی جمیلہ بر و جر اکمل و اتم
نماید و چنان کند که علوفہ سپاہیان و امراء تابیان ارباب مناصب ہنوز یک نام بنام